

برآورد راهبردی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

سال‌نمای ۱۳۸۹
چشم‌انداز ۱۳۹۰

تحولات خاورمیانه

مقدمه

خاورمیانه یکی از مناطق پرتب و تاب سیاسی در جهان است. علت این امر را در نگاه کلی می‌توان سابقه تاریخی، حضور و نفوذ استعماری و امپریالیستی، ساختار معیوب سیاسی و اجتماعی، وجود منابع استراتژیکی و انرژی در منطقه و در نهایت، فقر اقتصادی، فرهنگی و شکاف‌های متعدد قومی و دینی دانست. برآورد حاضر به بررسی تحولات خاورمیانه در سال ۱۳۸۹ می‌پردازد. منظور از تحول، وقایع و اتفاقاتی است که امکان تغییرات پایدارتری را در منطقه فراهم می‌کند. این تغییرات می‌تواند در جهت ثبات منطقه یا ایجاد بحران باشد. در بررسی تحولات استراتژیک خاورمیانه، قاعدتاً باید به مناطقی توجه کرد که مدت‌زمان زیادی است دچار بحران شده‌اند. وقایع افغانستان و عراق، مسئله فلسطین و بحران ساختاری لبنان، از جمله موضوعات مهم در تحولات خاورمیانه به شمار می‌آیند. تحرکات کنونی مردم کشورهای منطقه و تغییرات سیاسی در رژیم‌های تونس و مصر نیز ورق جدیدی در تحولات خاورمیانه گشوده است که در نوع خود، مهم‌ترین تحول سال ۱۳۸۹ و حتی مهم‌ترین تحول دهه اول قرن ۲۱ خاورمیانه برای ورود به دوران جدید است. در این برآورد، به ترتیب اولویت، ابتدا به موضوع لبنان و سپس به اختلاف اعراب و اسرائیل در سال ۸۹ پرداخته می‌شود. در پایان، تغییرات اجتماعی و سیاسی کشورهای خاورمیانه از جمله مصر، طرح خواهد شد.

لبنان

مهم‌ترین موضوع در لبنان در سال ۱۳۸۹، ادامه جریان پیگیری بین‌المللی پرونده ترور رفیق بهال‌الدین حریری بود. بعد از اینکه شورای امنیت سازمان ملل در سال ۲۰۰۷، با اجماع کامل، نظر کمیته حقیقت‌یاب را مبنی بر پیگیری موضوع از طریق دیوان بین‌المللی لاهه تصویب کرد، دادگاهی ویژه در لبنان تشکیل شد تا موضوع را بررسی کند. این امر باعث شد شکاف بین دو گروه مهم داخل لبنان موسوم به گروه ۸ مارس که شامل حزب‌الله و جنبش امل می‌شود و گروه ۱۴ مارس، متشکل از طوایف سنی در حزب المستقبل، که رهبری آن را سعد حریری، پسر رفیق حریری به عهده دارد، افزایش یابد و هر دو طرف، یکدیگر را مسبب این اتفاق بدانند. گرایش عمده سعد حریری به فرانسه و آمریکا، به‌رغم مخالفت حزب‌الله، باعث شد جریان پرونده رفیق حریری به شدت سیاسی شود و نفوذ و حضور کشورهای متعدد در مباحث داخلی لبنان افزایش یابد. کشورهای همانند سوریه، قطر، ترکیه و عربستان سعودی و در خارج از منطقه، آمریکا و فرانسه، سعی کردند میانجی‌گری کنند و با تغییر اوضاع، ثبات را در لبنان برقرار نمایند. در نتیجه، نوامبر سال ۲۰۰۹، پس از ۵ ماه مذاکره بین طرف‌های مختلف لبنانی، گروه سعد حریری در انتخابات پارلمانی بیشترین کرسی را به خود اختصاص داد و مأمور تشکیل کابینه «حکومت وحدت ملی» در لبنان شد. از ۳۰ وزیر کابینه، ۱۵ وزیر از جناح ۱۴ مارس و ۱۰ وزیر از جناح ۸ مارس بود. ۵ وزیر را نیز میشل سلیمان رئیس‌جمهور لبنان تعیین کرد. این فرمول باعث شد از یک طرف گروه ۱۴ مارس در کابینه غالب نباشد و گروه ۸ مارس نیز نتواند مانع از مصوبات کابینه و وتوی آنها شود. در عین حال، پست‌های کلیدی کابینه مانند وزیر کشور و دفاع، از میان طوایف مختلف مارونی، ارتدوکسی، سنی و شیعه، از طرف رئیس‌جمهور انتخاب شود تا نوعی اجماع کلی برای هدایت امور داخلی و اقتصادی لبنان صورت گیرد. این فرمول نیز به کارآمدی دولت وحدت ملی که دولتی ائتلافی است، منجر نشد و تأثیرگذاری کشورهای مختلف در تحولات لبنان، همچنان ادامه یافت. این فعالیت در حالی نضج گرفت که قضات دادگاه بررسی‌کننده پرونده، شواهدی را مبنی بر دست‌داشتن اعضای حزب‌الله در متن کیفرخواست خود آورده بودند.

در این وضعیت، محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری ایران در سفری به لبنان در صدد برآمد مسئله را در منطقه با هماهنگی کشورهای منطقه، به‌ویژه عربستان و سوریه حل کند و در داخل لبنان نیز از طریق گروه‌های طرفدار مقاومت اسلامی و مذاکره با جناح ۱۴ مارس فیصله دهد. در حالی که تصور می‌شد این مسئله در حال حل شدن است سعد حریری به عنوان اولین نخست‌وزیر لبنان پس از انقلاب اسلامی در آذر ۱۳۸۹ به ایران سفر کرد و مورد استقبال مقامات ایرانی قرار گرفت و با تمام مقامات عالی نظام دیدار کرد همکاری و توافقات سوریه و عربستان برای رفع تنش احتمالی و جلوگیری از وقوع جنگ داخلی دیگر در لبنان نتیجه‌بخش نبود و سعد حریری، برای جلب نظر کشورهای غربی، در دی‌ماه ۱۳۸۹ به فرانسه، آمریکا و ترکیه سفر کرد. در

گرایش عمده سعد
حریری به فرانسه و
آمریکا، به‌رغم مخالفت
حزب‌الله، باعث شد
جریان پرونده رفیق
حریری به شدت سیاسی
شود و نفوذ و حضور
کشورهای متعدد در
مباحث داخلی لبنان
افزایش یابد

جریان این سفر، ۱۰ وزیر گروه ۸ مارس اعلام کردند از کابینه کناره گیری می کنند، زیرا از اتهام و کیفرخواست دادگاه مستقر در لبنان برای بررسی عاملان قتل رفیق حریری ناخشنود بودند. زمانی که سعد حریری در حال آماده شدن برای دیدار با اوباما بود، این سفر ناتمام ماند و بلافاصله به کشور بازگشت، زیرا یکی از وزیران انتصابی سلیمان، یعنی وزیر داخلی به نام عدنان سید حسن نیز از کابینه کناره گرفت و طبق بند اول ماده ۶۹ قانون اساسی لبنان، کناره گیری یک سوم به اضافه یک نفر از اعضای کابینه، سبب می شود کابینه سقوط کند. این اولین بار بود که در تاریخ لبنان چنین اتفاقی رخ می داد. به همین دلیل، سعد حریری دیگر امکان دیدار رسمی از آمریکا را نداشت. عدنان سید حسن، علت این کار را رد درخواست اعضای کابینه لبنان برای بررسی کیفرخواست دادگاه علیه حزب الله اعلام کرد. سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب الله لبنان نیز این اقدام را تأیید و آن را مانع بروز بی ثباتی در لبنان خواند.

میشل سلیمان تشکیل حکومت جدید را بر اساس قانون اساسی پذیرفت، ولی تا زمان تشکیل دولت جدید، سعد حریری را سرپرست کابینه قرار داد. سعد سفرهای ناتمام خود را تمام کرد و وارد لبنان شد. گروه ۱۴ مارس سعی کرد نامزدی سعد حریری را دوباره اعلام کند، ولی گروه ۸ مارس حاضر نبود همکاری کند و حتی از نامزدی عمر کرامی نخست وزیر قبلی لبنان در سال ۲۰۰۵ سخن گفت. تحولات داخلی لبنان می رفت که بار دیگر فضای تنش بین سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ را زنده کند و عمر موسی، دبیر کل اتحادیه عرب نیز که خواستار تشکیل حکومت وحدت ملی بود، این هشدار را داده بود؛ چرا که معتقد بود یافتن قاعده ملی، در جهت منافع عالی لبنان خواهد بود. بار دیگر، کشورهای خارجی دخیل در تحولات لبنان نیز موضع گیری های مختلف خود را اعلام کردند. عربستان، این کناره گیری را خطرناک خواند و آمریکا و انگلیس اقدام حزب الله را ایجاد انشقاق و درگیری در لبنان خواندند و در مقابل، ایران، سقوط کابینه را خرابکاری آمریکا و اسرائیل دانست. در این وضعیت، ترکیه خواستار رفتار مسئولانه طرفین درگیری شد. در این اثنا، گروه ۱۴ مارس حتی اقدام به انتشار یک فایل صوتی از یکی از شاهدان ترور رفیق حریری به نام محمد زهیر الصدیق کرد تا این جریان را به اعضای حزب الله منتسب کند، اما میشل سلیمان با انتخاب جوسیلن زبلیت نجیب میقاتی که در سال ۲۰۰۵ نیز برای دومین بار پس از عمر کرامی، برای چند ماه نخست وزیر شده بود، اوضاع لبنان را تا حدی زیادی آرام کرد. طرفداران سعد حریری نیز که روز سقوط کابینه وی را روز خشم نامیدند، با نظر سعد حریری کنار کشیدند، زیرا سعد به خوبی واقف بود که وضعیت در لبنان به گونه ای است که هیچ گروهی در کشور نمی تواند بدون نظر دیگری به قدرت بیاندیشد. بنابراین، برای پرهیز از درگیری داخلی و متهم شدن به دامن زدن به تحرکات داخلی، تصمیم گرفت نخست وزیر جدید را که پیشنهاد میشل سلیمان بود، بپذیرد.

نجیب میقاتی یکی از افراد بسیار متمول لبنان و جهان است و به رغم آنکه تحصیل کرده آمریکاست، به نظر می رسد به جناح ۸ مارس در داخل لبنان گرایش دارد. وی با سوریه ارتباط

نزدیک تری دارد، به گونه ای که در سال ۲۰۰۵ او را «عروسک سوریه» خواندند و اکنون نیز وی را عامل ایران و حزب الله در لبنان می دانند. میقاتی تمام این اتهامات را رد کرده و خواستار همکاری تمام گروه های لبنانی برای منافع و حفظ تمامیت لبنان شده و معتقد است پرونده رفیق حریری را از طریق گفت و گو می توان حل کرد.

مسأله فلسطین

یکی دیگر از موضوعات مهم خاورمیانه که از نیمه دوم سده بیستم همچنان تحولات این منطقه را تحت الشعاع خود قرار داده، مسأله فلسطین است. این مسأله پس از مسأله کشمیر، یکی از طولانی ترین اختلافات بین المللی است.

حل این اختلاف محوری در خاورمیانه، همیشه دو جنبه بسیار مهم داشته و دارد: یکی خشونت و دیگری فرایند صلح. وجه خشونت آمیز این مسأله در سال ۱۳۸۹، به اقدام بسیار غیرانسانی اسرائیل در حمله به کاروان کمک رسانی به غزه در ۱۰ خردادماه بازمی گردد. پس از حملات ناموفق اسرائیل به غزه و حصر فیزیکی منطقه و ممانعت از ارسال مایحتاج اولیه یک و نیم میلیون نفر انسان بی گناه و غیرنظامی، تلاش بین المللی برای کمک به این منطقه اوج گرفت. کاروان آزادی متشکل از چند کشتی حامل کمک های بشردوستانه از ۲۰ کشور جهان از جمله ترکیه، یونان و پارلمان اروپا راهی نوار غزه شد. در این کاروان، دیپلمات های سابق اروپا و جمعی از خبرنگاران در حدود ۶۰۰ نفر حضور داشتند که با سه کشتی باربری و سه کشتی مسافربری و با حمل ۱۰ هزار تن کالا، مورد حمله ددمنشانه نیروهای اسرائیلی در آبهای آزاد بین المللی و در حدود یکصد کیلومتری سواحل غزه قرار گرفتند که ۹ کشته و ۴۸ زخمی در پی داشت.

وجه دیگر این مسأله، فرایند صلح خاورمیانه است. نوعی خوشبینی کاذب در دو سوی جریان دخیل در فرایند صلح در چند سال اخیر پدید آمده است: یکی خوشبینی آمریکاییان برای پایان دادن به این اختلاف است که از زمان بوش پسر شکل گرفت و در کابینه اوباما نیز همچنان وجود دارد. خوشبینی دوم در میان مردم منطقه بود که تصور می کردند اوباما رویکرد متفاوتی به موضوع خواهد داشت، ولی این تصور به یأس تبدیل شد.

به نظر می رسد آمریکا در سپتامبر ۲۰۱۰، راه حل دوم را دنبال می کند و درصدد است اختلاف فلسطین و اسرائیل را حل کند. اوباما در این سال، برای اولین بار، از طرفین اختلاف درخواست کرد با هم به طور مستقیم مذاکره کنند. برای کمک به این روند نیز کلیتون طرف فلسطینی را قانع کرد که حضور مصر و اردن در مذاکرات واشنگتن مفید خواهد بود. هدف از این مذاکرات، رسیدن به چارچوبی برای توافق نهایی طی یک سال و راه رسیدن به آن نیز قطع کمک های بشردوستانه و نظامی به طرفین عنوان شده بود. در این مذاکرات، هدف این بود که به طور رسمی اقدام برای تشکیل دولت فلسطینی صورت گیرد و این امر زمینه را برای

ایجاد صلحی فراگیر و کاهش هرگونه ادعای سرزمینی و کاهش اختلاف فراهم کند، اما طرف اسرائیلی با انتشار اعلامیه‌ای عمومی اعلان کرد تا زمانی که طرف فلسطینی دولت اسرائیل را به عنوان دولتی یهودی نپذیرد، امکان صلح وجود ندارد. منظور از طرف فلسطینی، همچنان که در این اعلان آمده بود، تمام گروه‌های فلسطینی از جمله حماس بود و وجود حماس و حزب‌الله را مانع اصلی رسیدن به صلح دانست. همچنین، اسرائیل اعلام کرد درباره توان دولت فلسطینی به رهبری محمود عباس و سازمان آزادیبخش فلسطین برای کنترل امور تردید دارد. در مقابل، طرف فلسطینی نیز به تداوم انواع شهرک‌سازی‌ها از سوی اسرائیل، به طور جدی اعتراض کرد. همچنین اعلام کرد دولت خود گردان خواستار برابری سرزمینی با اسرائیل برای تشکیل دولت فلسطینی است که مورد قبول طرف اسرائیلی نبود. حماس نیز اعلام کرد با امضای هر توافقی با اسرائیل مخالف است. آنچه فرایند صلح را بسیار پیچیده و غامض کرد، انتشار اسناد جدید و یکی‌لیکس بود که در آن اطلاعات تکان‌دهنده‌ای از خیانت طرف فلسطینی به آرمان‌های ملت فلسطین آمده است. این اسناد نشان می‌دهد دولت خود گردان بر سر الحاق بخش عمده شرق بیت‌المقدس به اسرائیل و بازگشت پناهندگان فلسطینی با اسرائیلی‌ها به توافق رسیدند؛ اسرائیل با برخی از شهروندان عربی خود مذاکرات خصوصی انجام داده است تا آنها را به منطقه فلسطینی منتقل کند؛ میان نیروهای امنیتی اسرائیلی و مقامات فلسطینی همکاری پنهان وجود دارد؛ نیروهای اطلاعاتی بریتانیا در تحت فشار قرارداد حماس در منطقه فلسطینی نقش محوری داشتند و در نهایت، مقامات دولت خود گردان با اسرائیل در حمله به غزه در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ همکاری کرده‌اند. تمام این موارد صلاحیت مقامات خود گردان را برای شرکت در مذاکرات به شدت تضعیف کرد و زمینه هرگونه مذاکره را در کوتاه‌مدت از بین برد و دستیابی به چارچوب مشترک را برای توافق نهایی، بیش از پیش با مشکل روبرو کرد.

سال جدید میلادی برای جهان عرب، از شمال آفریقا تا خاورمیانه عربی، با بحران بسیار همراه بود. بحرانی که در شکل قیام مردمی، در اواخر سال ۲۰۱۰ در تونس شروع شد و در ابتدای سال ۲۰۱۱، به مانند بازی دومینو به دیگر دولت‌های عربی نیز سرایت کرد

قیام‌های مردمی در خاورمیانه

شروع سال جدید میلادی برای جهان عرب، از شمال آفریقا تا خاورمیانه عربی، با بحران بسیار همراه بود. بحرانی که در شکل قیام مردمی، در اواخر سال ۲۰۱۰ در تونس شروع شد و در ابتدای سال ۲۰۱۱، به مانند بازی دومینو به دیگر دولت‌های عربی نیز سرایت کرد. اولین جرقه بحران در ۱۸ دسامبر ۲۰۱۰ با خودسوزی محمد بوعزیز، تحصیل کرده بیکار علیه فساد اجتماعی و پلیس در شهر بوزید تونس شروع شد و به دیگر شهرهای تونس مثل القصرین، کاف، المکناسی و نیز پایتخت تونس و حتی به کشورهای دیگر رسید: در ۲۸ دسامبر به الجزایر و در ۱۲ تا ۱۶ ژانویه به لیبی، ۱۴ ژانویه به اردن، ۱۷ ژانویه به موریتانی و عمان، ۱۸ ژانویه به یمن، ۲۱ ژانویه به عربستان سعودی، ۲۵ ژانویه به مصر، ۲۶ ژانویه به سوریه و در ۳۰ ژانویه به مراکش و سودان. تاکنون، در تونس و مصر اعتراضات به نتیجه رسیده است. فروپاشی دولت مبارک، براساس نظریه اشاعه، امکان دامن‌زدن این بحران به کشورهای دیگر را نیز افزایش

می‌دهد و احتمال این گسترش به لیبی، اردن، یمن و الجزایر، بیش از پیش افزایش یافته است. هرچند مقامات این کشورها سعی در مدیریت و کنترل اوضاع به شکل تدریجی برای جلوگیری از شعله‌ور شدن آن دارند.

این قیام‌ها برخاسته از مسائلی است که از مدت‌ها قبل در خاورمیانه وجود داشته و اکنون، سرباز کرده است و حتی اگر تا حدی فروکش کند، باز امکان تداوم آن وجود دارد، زیرا خاورمیانه با بحران کسری دموکراسی روبروست. حکومت‌های موجود در خاورمیانه همچنان با شیوه سنتی و اقتدارگرایانه حکمرانی می‌کنند و این الگوی حکومتی به شیوه‌های متفاوت بازتولید می‌شود. بر این اساس، یکی از چالش‌های جدی محیط سیاسی و اجتماعی خاورمیانه، اصلاحات سیاسی است که دو وجه مهم دارد. وجه اول، دموکراسی‌سازی است که به معنای گسترش ساختارهای رسمی مشارکت شهروندان است. این ساختارها نظیر انتخابات، امکان نظارت بر سیاست‌گذاری عمومی و مسئولیت‌پذیری رهبران را در قبال اعمال‌شان فراهم می‌کند. وجه دوم، حقوق شهروندی است که شامل امکان تبادل آزادانه اطلاعات، سازماندهی گروه‌های همسود، تضمین آزادی‌های مدنی، نظیر آزادی بیان و همچنین، اجتماعات می‌شود. در واقع، جدا از ابعاد رویه‌ای موجود در کشورهای منطقه، دموکراسی‌سازی بدون مفاهیم بنیادین شهروندی، معنای مناسبی نمی‌یابد.

فشارهای سیاسی و اجتماعی برای اصلاحات سیاسی در خاورمیانه، با سه مشکل اساسی روبروست: چالش‌های اقتصادی دولت‌های تحصیل‌دار (رانتیر)، چالش‌های جمعیتی (مثل رشد جمعیت) و مسئولیت‌ناپذیری و فساد حکومت‌های منطقه. بر این اساس، رژیم‌های حاکم در منطقه در برابر فشارهای حاضر برای اصلاح سیاسی، به افزایش زور و اجبار و زمینه‌سازی مشارکت عمومی برای پراکنش رشد نارضایتی‌ها روی آورده‌اند. بسیاری از کشورهای منطقه، از هر دو روش استفاده می‌کنند و با ایجاد فضای لیبرالی، تلاش می‌کنند پاسخ به بسیاری از تقاضاها را با تأخیر روبرو کنند، به گونه‌ای که اصل تقاضا بی‌استفاده ماند و در عین حال، مردم از دسترسی به فرایندهای قانون‌گذاری دور نگه داشته شوند. هرگاه چارچوب‌های بنیادین رژیم‌های منطقه در حال تهدید باشد، استفاده از ابزار زور و اجبار، بیشتر و فضای لیبرالی با محدودیت روبرو می‌شود.

نکته جالب توجه در تحولات اخیر، شروع این تحرکات از قشر متوسط جامعه و استفاده از ابزارها و رسانه‌های نوین اجتماعی، مثل اینترنت، ماهواره، فیس‌بوک و غیره است که امروزه به «انقلاب الکترونیکی» موسوم است. هرچند فناوری پیشرفته نظیر اینترنت، در بدو امر در انحصار طبقه متمول و گروه‌های تحصیل‌کرده جامعه خاورمیانه است، اما فناوری‌هایی نظیر تلویزیون ماهواره‌ای، نوارهای ویدئویی، دستگاه‌های نمابر و فتوکپی، در میان عموم جمعیت گسترش یافته است. این فناوری‌ها می‌توانند تأثیر عمیقی بر چشم‌اندازهای سیاسی منطقه بگذارند. تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی مردم را به رسانه‌ها افزایش می‌دهد. این موضوع از وجه دیگر هم اهمیت

فشارهای سیاسی و
اجتماعی برای اصلاحات
سیاسی در خاورمیانه،
با سه مشکل اساسی
روبروست: چالش‌های
اقتصادی دولت‌های
تحصیل‌دار (رانتیر)،
چالش‌های جمعیتی (مثل
رشد جمعیت) و
مسئولیت‌ناپذیری و فساد
حکومت‌های منطقه

دارد، سرعت دسترسی عمومی افراد جامعه به یکدیگر باعث شده نوعی غافلگیری در جهان عرب رخ دهد و سرعت این تحولات، امری بی سابقه است. نتیجه احتمالی این وضعیت، کاهش فساد و ایجاد شفافیت در فرایند حکومت‌های خاورمیانه و افزایش معیارهای زندگی در این منطقه است. احتمال دیگر نیز این است که حکومت‌ها در عمل، اقتدارگراتر شوند و تلاش کنند صداهای ناراضی را با تطمیع یا به زور ساکت کنند. همچنین، تلاش کنند دسترسی به برخی فناوری‌ها را محدود نمایند. در عین حال، این فناوری‌ها ممکن است سبب شکل‌گیری سیاست‌های توده‌ای جدید و تغییر از شیوه سکولار به مذهبی، ملی‌گرایی به جهانی و مادی به معنوی و هویتی شوند. نقش ارتش نیز در این اعتراضات بسیار مهم است. از یک طرف، ارتش باید تمامیت سرزمینی این کشورها را حفظ کند و از سوی دیگر، اگر اعتراضات مردمی افزایش یابد. ارتش بر سر دو راهی سرکوب مردم به نفع حکومت یا اتخاذ بی‌طرفی و نظارت بر انتقال مسالمت‌آمیز قدرت قرار می‌گیرد. در تونس و مصر، ارتش نقش بی‌طرف را در ابتدای جریان و میانجی و مجری اصلی انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را بدون هر نوع خشونت اضافی بر عهده گرفت و این امر جایگاه ارتش را در جهان عرب برجسته‌تر ساخت.

در این میان، تنها موضوع لیبی متفاوت است که حکومت آن اقدام به سرکوب وحشیانه مردم کرده و شمار کشته‌ها را به بیش از ۶۰۰۰ نفر رسانده و نوعی جنگ داخلی را در این کشور ایجاد کرده است. هشدارهای مقامات جهانی و صدور قطعنامه، تاکنون باعث نشده است قذافی از موضع خود کناره‌گیری کند و اگر اوضاع به همین منوال پیش رود، احتمال دادگاهی شدن قذافی به اتهام جنایت علیه بشریت، افزایش خواهد یافت.

نکته دیگری که در اینجا اهمیت دارد، این است که جایگاه آمریکا و به ویژه اسرائیل در منطقه، پس از این تحولات، به شدت متزلزل خواهد شد. آمریکا که به دنبال استراتژی دموکراسی‌سازی در خاورمیانه است، به نظر مردم عرب منطقه، عمدتاً طرفدار رژیم‌های دیکتاتور مثل بن‌علی، مبارک، خاندان سعودی و قذافی در لیبی است که به سرکوب مردم خود پرداخته‌اند. بنابراین، نوعی بی‌اعتمادی و خشم از سیاست‌های دوگانه آمریکا در منطقه دیده می‌شود. این موضوع در مصر با توجه به مشکلات فلسطینی‌ها در غزه و بستن گذرگاه رفح، بیشتر خود را نشان می‌دهد و آینده قیام مردمی اعراب منطقه بدون شک اوضاع آینده اسرائیل را تیره و تارتر می‌کند و گرایش‌های محافظه کارانه دولت‌های عرب را تحت شعاع قرار می‌دهد.

در تونس و مصر، ارتش نقش بی‌طرف را در ابتدای جریان و میانجی و مجری اصلی انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را بدون هر نوع خشونت اضافی بر عهده گرفت و این امر جایگاه ارتش را در جهان عرب برجسته‌تر ساخت

چشم‌انداز ۱۳۹۰ و راه‌کارها

– ثبات ساختار داخلی لبنان باید در دستور کار حزب‌الله قرار گیرد. ورود بیشتر حزب‌الله به درون چارچوب سیاسی و اجتماعی لبنان، به این امر کمک می‌کند. این کار با توجه به ساخت طوایف لبنان، بدون نظر گروه‌های دیگر ممکن نیست. بنابراین، فعالیت بیشتر حزب‌الله لبنان با توافق گروه‌های دیگر می‌تواند بخش عمده‌ای از تبلیغات سوء سیاسی خارجی را ناکام گذارد. یکی از

موانع مهم در این راه، پرونده رفیق حریری است که باید با درایت مدیریت شود. در عین حال، برقراری ارتباط در سطح ملی با دولت قانونی لبنان، همچنان که در سفر رییس‌جمهوری رخ داد و درخواست کمک از ایران برای آموزش نظامی ارتش لبنان، نه تنها موقعیت حزب‌الله را در این کشور تحکیم می‌کند، بلکه از دستاویز قراردادن موضوعات بیهوده علیه ایران جلوگیری می‌کند. در عین حال، ثبات داخلی لبنان باعث خواهد شد توجه افکار عمومی و دولت لبنان به موضوع اسراییل معطوف شود.

- فرایند صلح خاورمیانه، دورنمای روشنی را نشان نمی‌دهد و وجود حکومتی افراطی در اسراییل، امکان مذاکره را کاهش داده‌است. شاهد آن تحرکات نامتعارف این رژیم در جریان حمله به کاروان آزادی در سال ۱۳۸۹ بود و در سال آتی نیز به همین شیوه خواهد بود. انتشار اسناد ویکی‌لیکس نیز مشروعیت مقامات فلسطینی را در کرانه باختری رود اردن برای ادامه مذاکرات، حداقل در کوتاه‌مدت تحت‌شعاع قرار داد. تغییر مبارک در مصر به عنوان مهم‌ترین ستون غرب در تحکیم اسراییل در منطقه را نیز می‌توان زنگ خطر جدی برای اسراییل و غرب دانست. حتی اگر محمد البرادعی نیز با توافق داخلی و خارجی در مصر روی کار بیاید، شیوه گذشته دیگر تکرار نمی‌شود، زیرا امکان ساختاری آن در خاورمیانه سده بیست و یکم وجود ندارد.

- خاورمیانه سده بیست و یکم با سده بیستم، تفاوت ماهوی دارد. هریک از کشورهای منطقه این موضوع را درک کنند و قبل از اینکه موج اعتراضات فزاینده شود، امکان گذر به اصلاحات سیاسی و اقتصادی را فراهم آورند، خواهند توانست ثبات ملی و منطقه‌ای را افزایش دهند. آینده نشان خواهد داد که روند جاری با مدیریت انجام خواهد شد یا با اجبار. این جریان از آن روی اهمیت دارد که روند کنونی، حتی اگر با خشونت نیز همراه باشد، دورنمای باثبات‌تری را نشان می‌دهد، زیرا تغییر و تحول کاملاً درونی و مردمی است و همانند گذشته از طریق کودتا یا سرنگونی خارجی نیست. نکته آخر اینکه، موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران در قبال این جریانات باید با توجه به لایه‌های مختلف این تحولات در کوتاه‌مدت و بلندمدت باشد: لایه ایرانی و عربی، لایه آمریکایی و اسراییلی، لایه اسلامی (شیعه و سنی)، لایه فرایند صلح خاورمیانه و لایه مردمی.

فرایند صلح خاورمیانه،
دورنمای روشنی را نشان
نمی‌دهد و وجود حکومتی
افراطی در اسراییل،
امکان مذاکره را کاهش
داده‌است